

مدت هاست که از دکتر فریدون آدمیت بی‌خبرم. به او علاقمندم نه به دلیل تفاوت‌هایی که در جهان‌بینی و نگرش تاریخی با او دارم بلکه به دلیل برخی مشابهت‌های عجیب در داوریهای تاریخی. به علاوه، او را انسانی آزاده و با اخلاق و دارای مناعت‌طبعی کم‌نظیر می‌دانم. در این باره دلایلی دارم که فعلاً بیان نمی‌کنم. آدمیت کارمند عالی‌رتبه وزارت خارجه بود ولی، به دلیل بیان صریح عقایدش و مخالفت با گروه قدرتی که اسدالله علم در رأس آن قراز داشت، بازنشسته‌اش کردند. و متأسفانه، پس از انقلاب حقوق بازنشستگی او را نیز قطع کردند. علت اصلی بازنشستگی او نامه‌ای بود که در مخالفت با جدایی بحرین از ایران ارسال کرد. سال‌ها پیش متن این نامه را در مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران یافتیم و کپی آن را برایش بردم. خوشحال و ممنون شد.

چند سالی از آخرین دیدارم با فریدون آدمیت می‌گذرد. در ماه‌های اخیر چند بار تلفن کردم و کسی جواب نداد. آدمیت به بیماری آنفیزین مبتلاست. در این بیماری ریه حالت اسفنجی خود را از دست می‌دهد و انسان را دچار تنگی شدید تنفس می‌کند. نگران سلامتی او بوده و هستم.

به یادداشت‌هایم نگاه کردم. یادداشتی دیدم که در آن دیدار پنجشنبه ۱۴ دی ۱۳۷۴ با آدمیت را ثبت کرده‌ام. قبلاً مقاله «دین و دولت در اندیشه سیاسی» (نقد دیدگاه‌های آرامش دوستدار) را به او داده بودم برای مطالعه. در این دیدار آدمیت یک ساعت و نیم سخن گفت و از مقاله فوق شروع کرد که با علاقه آن را خوانده بود. آدمیت گفت:

«نثر آرامش دوستدار، برخلاف نوشته شما، نثر چندان زیبایی نیست. اصولاً کسانی که دین سازند، مثل کسروی، نثر خاصی دارند. دوستدار نیز در واقع دین‌ساز است و از نثر خاص خود استفاده می‌کند. او مغالطه کرده است. کسی که می‌گوید بهاء‌الله در زمره پیامبران بزرگ است و نام او را در کنار موسی و عیسی و زرتشت و محمد می‌آورد نمی‌تواند ادعا کند که من نماینده تفکر عقلی هستم؛ شارلاتانی است که می‌خواهد مردم را تحمیق کند. بنابراین، خود دوستدار مصداق بارز دین‌خوبی است.»

آدمیت به زیرنویس خود در کتاب امیرکبیر و ایران ارجاع داد درباره حسن بالیوزی و

گفت:

«بالیوزی شخصاً مرد خوبی بود ولی از مریدان سفت و سخت بهاء‌الله بود و در کتاب خود بهاء را در ردیف زرتشت و بودا و موسی و عیسی و محمد مطرح کرد و من علیه او مطالبی نوشتم. تفکر آرامش دوستدار نیز از این سنخ تفکر است. ولی بالیوزی نگفت که من نماینده تفکر عقلی هستم. چنین آدمی غلط می‌کند که خود را نماینده اصالت عقل بخواند. زرنگی دوستدار در این است که می‌خواهد خود را منحصراً نماینده تفکر عقلی بخواند و این از خودپرستی او برمی‌خیزد یا از نادانی او.»

آدمیت شمانت کرد که چرا صریح‌تر علیه او ننوشته‌ام و افزود: «برخلاف نظر دوستدار تفکر عقلی در تاریخ ایران همواره بوده است.» آدمیت سابقه آشنایی خود را با تفکر عقلی و انتقادی بیان کرد و گفت:

«نوجوان بودم که محمود محمود به من کتاب‌های هیوم را داد و با تفکر عقلی آشنا شدم. محمود خود تفکر عقلی جدی داشت و فرد بزرگی بود. نوشته‌اید که "مدنیت یک اندام واحد است و هیچ قومی نمی‌تواند تمدن بشری را ملک طلق خود بداند." این تعبیر بسیار خوبی است. این حرف باباافضل کاشانی است. من در آغاز کتاب میرزا آقاخان این جمله باباافضل کاشانی را آوردم که "دانش یعنی روشنائی". یحیی مهدوی به من گفت: "عجیب است. من این کتاب را تصحیح کردم و به این جمله توجه نکردم، تو این جملات را چگونه پیدا می‌کنی؟"

درباره یونان نظر شما صحیح است، هیچ چیز خلق الساعه نیست و من نیز همین

دیدگاه انتقادی را در مقدمه کتاب تاریخ فکر، که زیر چاپ است، آورده‌ام. [کتاب فوق منتشر شده است: فریدون آدمیت، تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، چاپ اول، ۱۳۷۵، وزیری، ۲۵۸ صفحه.]

آدمیت مقدمه را برای من خواند و افزود:

«اتمیسس متعلق به مکتب الیایی نبود، به سومر و بابل تعلق داشت و اگر دمکریتوس سال‌ها در بابل نبود مفهوم اتمیسس را کشف نمی‌کرد. کسی که نثر یونانی را خلق کرد یک فنیقی بود. فیثاغورث یونانی نبود. متفکرین اروپایی نیز بودند که علیه این نظر که تفکر یونانی را معجزه می‌دانستند برخاستند. مثلاً، لویی گارنه در کتاب یونانیان بدون معجزه می‌گوید: "تصور ما از اندیشه سیاسی یونان خیال‌بافی است. اندیشه سیاسی یونان چیزی نبود جز بیان نظری یک پیکار سیاسی کثیف."

بنابراین تفکر عقلی اختراع یونان نیست. تمدن‌ها روی هم انباشته می‌شوند. تمدن اسلامی نیز چنین بود. و تنها یک اتفاق تاریخی سبب شد که سرنوشت همه تمدن‌ها به دست اروپا بیفتند. اساس تمدن جدید اروپایی یک قطب‌نما بود و دیگری چاپ که هر دو در چین به وجود آمد. در کتاب Legacy of China تأثیر فرهنگ و تمدن چین بر تمدن جدید شرح داده شده است. در دوران باستان، مهرپرستی تا اسکاتلند گسترش یافت. در زمان ژول سزار در سرحد اسکاتلند مجسمه‌های مهرپرستان موجود بود.

این غلط است که منطق عقلی در ایران رشد نکرد. بنابراین، برخورد دوستاندار، که تفکر عقلی در تاریخ ایران را منکر می‌شود، شارلاتانیسم است. در دوران معاصر نیز کسانی بوده‌اند که آثارشان حکایت از اصالت عقل می‌کند. آثار خود من چنین است. من لائیک هستم ولی باید بگویم که ملحد نیستم و به چیزهایی به سبک خود اعتقاد دارم، ولی سال‌ها پیش، در نوجوانی، با "دین خوبی" و با امثال بهاء‌الله، وداع کردم. دوستاندار همه را نفی می‌کند تا پایگاه خود، بهائیت، را بزرگ جلوه دهد.

شما از دزدی دوستاندار از بورکهارت صحبت کرده‌اید. این کتاب بورکهارت است که من در سال ۱۹۴۸ در لندن خریدم و خواندم. [به کتاب در قفسه کتابخانه دکتر آدمیت نگاه کردم. در صفحه اول آن به خط آدمیت تاریخ و مکان خرید ۱۹۴۸ در لندن ذکر شده بود.] دزدی دوستاندار منحصر به این نیست. او تعبیر "فردوسی مانند کانت صحبت می‌کند" را از محمود صناعی دزدیده و ارجاع نداده است. او تعبیر "علامه داشتیم و بس" را از من گرفته ولی ذکر نکرده است.

بحث به تجددگرایی عصر رضاشاه کشیده شد. گفت:

«ایدئولوگ تجدد رضاخانی نه مجله کاوه بلکه تیمورتاش بود. به مقاله محمد قزوینی به مناسبت مرگ تیمورتاش مراجعه کنید. نفوذ تیمورتاش در محافل فرهنگی در حدی بود که کسروی چاپ اول کتاب شهرباران گمنام را به او تقدیم کرد. پولی که قزوینی هر سه ساله از دولت ایران می‌گرفت به دستور تیمورتاش بود. تیمورتاش یک محفل دانش‌پروری داشت. او سابقه انقلابی نیز داشت و رهبر جناح جوانان در دفاع از مجلس در زمان محمد علی شاه بود. تیمورتاش همچنین واسطه رضاشاه با روس‌ها بود و شاه چنان به او علاقه داشت که در مجلس گفت: حرف‌های تیمورتاش حرف‌های من است. این مطلب را مخبرالسلطنه در خاطرات و خطرات نقل کرده است. در خاطرات دشتی (پنج‌جاء و پنج) آمده که تیمورتاش وزیر دارایی شد و من در روزنامه شفق از او تمجید کردم. شکوه‌الملک مرا خواست و گفت: اعلیحضرت فرموده‌اند مگر غیر از من در این مملکت کسی هم هست؟ دشتی می‌گوید: از همان وقت رضاشاه باطناً از تیمورتاش ناراضی بود، زیرا قدرت زیاد کسب کرده بود و لذا برای من عجیب نبود که تیمورتاش را کشت. بنابراین، ستون روشنفکری دیکتاتوری رضاخان تیمورتاش بود. حتی اعزام محصل به خارج نیز کار او بود و جز سال اول در بقیه سال‌ها شخص تیمورتاش در مراسم اعزام شرکت می‌کرد.

* به نقل از «یادداشت‌های پراکنده» عبدالله شهبازی مندرج در سایت اینترنتی ایشان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی
جامع التواریخ

جلد ۳

تألیف:

رشیدالدین فضل‌الله همدانی

تصحیح و تحشیه

محمد روشن

انتشارات میراث مکتوب - تلفن ۶۶۲۹۰۶۱۲

منتشر شد: